

آیه و ترجمه

- (و لا تقف ما لیس لك به علم ان السمع و البصر و الفواد كل اولئك كان عنه مسنولا (۳۶)
(و لا تمش فی الارض مرحا انك لن تخرق الارض و لن تبلغ الجبال طولا (۳۷)
(كل ذلك كان سینه عند ربك مكروها (۳۸)
(ذلك مما اوحى اليك ربك من الحكمة و لا تجعل مع الله الها اخر فتلقى فی جهنم ملوما مدحورا (۳۹)
(اذا صفكم ربكم بالبین و اتخذ من الملائكة اناثا انكم لتقولون قولا عظیما (۴۰)

ترجمه :

- !!از آنچه نمی دانی پیروی مکن ، چرا که گوش و چشم و دلها همه مسنولند - ۳۶
روی زمین با تکبر راه مرو، تو نمی توانی زمین را بشکافی و طول قامتت هرگز به کوهها نمی رسد؟ - ۳۷
همه اینها گناهیست نزد پروردگار تو منفور است - ۳۸
این احکام از حکمت‌هایی است که پروردگارت به تو وحی فرستاده ، و هرگز معبودی با الله قرار مده که در جهنم می - ۳۹
افتی در حالی که مورد سرزنش خواهی بود و رانده
(شده) درگاه خدا
آیا خداوند پسران مخصوص شما قرار داد و خودش دخترانی از فرشتگان انتخاب کرد؟! شما سخن بزرگ (و بسیار زشتی - ۴۰
!) می گویند

تفسیر:

تنها از علم پیروی کن

در آیات گذشته يك سلسله از اصولیترین تعلیمات و احکام اسلامی را خواندیم ، از توحید که خمیر مایه این تعلیمات است گرفته تا دستوراتی مربوط به شئون مختلف زندگی فردی و اجتماعی انسانها

در آیات مورد بحث به آخرین بخش از این احکام می رسیم که در آن به چند حکم مهم اشاره شده است

نخست سخن از لزوم تحقیق در همه چیز به میان آورده ، می فرماید: (از آنچه به آن علم نداری پیروی مکن) (و لا تقف ما - ۱
(لیس لك به علم

نه در عمل شخصی خود از غیر علم پیروی کن ، و نه به هنگام قضاوت درباره دیگران ، نه شهادت به غیر علم بده ، و نه به غیر علم اعتقاد پیدا کن

و به این ترتیب ، نهی از پیروی از غیر علم معنی وسیعی دارد که مسائلی اعتقادی و گفتار و شهادت و قضاوت و عمل را شامل می شود، و اینکه بعضی از مفسران آن را به بخشی از این امور محدود کرده اند دلیل روشنی ندارد، زیرا لا تقف از ماده قفو (به وزن عفو) به معنی دنباله روی از چیزی است ، و می دانیم دنباله روی از غیر علم ، مفهوم وسیعی دارد که همه آنچه را گفتیم شامل می شود

روی این زمینه الگوی شناخت در همه چیز، علم و یقین است ، و غیر آن خواه (ظن و گمان) باشد یا (حدس و تخمین) یا . (شك و احتمال) هیچکدام قابل اعتماد نیست

آنها که بر اساس این امور اعتقادی پیدا می کنند، یا به قضاوت و داوری

می نشینند، یا شهادت می دهند، و یا حتی در عمل شخصی خود طبق آن رفتار می کنند بر خلاف این دستور صریح اسلامی گام برداشته اند.

و به تعبیر دیگر نه شایعات می تواند مقیاس قضاوت و شهادت و عمل گردد و نه قرآن ظنی و نه اخبار غیر قطعی که از منابع غیر موثق بما می رسد

و در پایان آیه دلیل این نهی را چنین بیان می کند که : (گوش و چشم و دل همگی مسنولند) و در برابر کارهایی (که انجام داده اند از آنها سو ال می شود (ان السمع و البصر و الفواد کل اولئک کان عنه مسنولا

این مسنولیتها به خاطر آن است که سخنانی را که انسان بدون علم و یقین می گوید یا به این طریق است که از افراد غیر موثق شنیده ، و یا می گوید دیده ام در حالی که ندیده ، و یا در تفکر خود دچار قضاوتهای بی ماخذ و بی پایه ای شده که با واقعیت منطبق نبوده است ، به همین دلیل از چشم و گوش و فکر و عقل او سو ال می شود که آیا واقعا شما به این مسائل ایمان داشتید که شهادت دادید، یا قضاوت کردید، یا به آن معتقد شدید و عمل خود را بر آن منطبق نمودید؟

گر چه بعضی از مفسران گفته اند که منظور از سو ال کردن از این اعضاء سو ال از صاحبان آنها است ، ولی با توجه به اینکه قرآن در آیات دیگر (مانند آیه ۲۱ فصلت) تصریح می کند که روز قیامت ، اعضاء پیکر انسان و حتی پوست تنش به سخن در می آیند و حقایق را بازگو می کنند، هیچ دلیلی ندارد که ما ظاهر آیه را رها سازیم و نگوئیم از خود این اعضاء سو ال می شود

اما اینکه چرا از میان حواس انسان تنها اشاره به چشم و گوش شده است ، دلیلش روشن است ، زیرا معلومات حسی انسان غالبا از این دو طریق حاصل می شود و بقیه تحت الشعاع آنها هستند

یک درس مهم برای برقراری نظم اجتماعی

در آیه ای که خواندیم به یکی از مهمترین اصول زندگی اجتماعی اشاره شده است که نادیده گرفتن آن نتیجه ای جز هرج و مرج اجتماعی و از بین رفتن روابط انسانی و پیوندهای عاطفی نخواهد داشت

و اگر برآستی این برنامه قرآنی در کل جامعه انسانی و همه جوامع بشری بطور دقیق اجرا شود بسیاری از نابسامانیها که از شایعه سازی و جوسازی و قضاوتهای عجولانه و گمانهای بی اساس و اخبار مشکوک و دروغ سرچشمه می گیرد برچیده خواهد شد.

در غیر این صورت ، هرج و مرج در روابط اجتماعی همه جا را فرا خواهد گرفت ، هیچکس از گمان بد دیگری در امان نخواهد بود، هیچکس به دیگری اطمینان پیدا نخواهد کرد، و آبرو و حیثیت افراد همواره در مخاطره قرار خواهد گرفت

در بسیاری دیگر از آیات قرآن و روایات اسلامی روی این موضوع تکیه شده است از جمله

آیاتی که افراد بی ایمان را نسبت به پیروی از ظن و گمان شدیداً مورد نکوهش قرار داده است مانند: و ما یتبع اکثرهم - ۱ الا ظنا ان الظن لا یغنی من الحق شیئا: (اکثر آنها در قضاوتهای خود تنها از ظن و گمان پیروی می کنند در حالی که ظن و گمان (به هیچوجه انسان را به حق و حقیقت نمی رساند) (سوره یونس آیه ۳۶

در جای دیگر پیروی از گمان در ردیف پیروی از هوای نفس قرار داده شده : ان يتبعون الا الظن و ما تهوى الانفس : (آنها - ۲)
(تنها پیروی از گمان و هوای نفس می کنند) (نجم آیه ۲۳)

در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم : ان من حقیقة الايمان ان - ۳

(لا يجوز منطقك علمك : (از حقیقت ایمان این است که گفتارت از علمت فروتر نباشد و بیش از آنچه می دانی نگوئی

در حدیث دیگری از امام موسی بن جعفر (علیه السلام) می خوانیم که از پدراناش چنین نقل می کند لیس لك ان تتكلم - ۴
بما سنت ، لان الله عز و جل يقول و لا تقف ما لیس لك به علم : (تو نمی توانی هر چه را می خواهی بگوئی ، زیرا خداوند
(متعال می گوید از آنچه علم نداری پیروی نکن

در حدیث دیگری از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می خوانیم که فرمود: اياكم و الظن فان الظن اکذب الكذب : (از گمان - ۵
(بپرهیزید که گمان بدترین دروغ است

کسی خدمت امام صادق (علیه السلام) رسید و عرض کرد من همسایگانی دارم که کنیزان خواننده ای دارند، می خوانند و - ۶
می نوازند، و من گاهی که برای قضاء حاجت (به دستشویی) می روم نشستن خود را طولانی تر می کنم ، تا نغمه های
آنها را بشنوم در حالی که برای چنین منظوری نرفته ام امام صادق (علیه السلام) فرمود: مگر گفتار خداوند را نشنیده ای
که می فرماید: ان السمع و البصر و الفواد کل اولئك کان عنه مسنولا: (گوش و چشم و قلب همگی مسنولند) او عرض کرد
گویا هرگز این آیه را از هیچکس نه عرب و نه عجم نشنیده بودم و من اکنون این کار را ترك می گویم و بدرگاه خدا توبه می کنم

در بعضی از منابع حدیث در ذیل این روایت می خوانیم که امام به او دستور داد برخیز و غسل توبه کن و به مقداری که می
توانی نماز بگذار چرا که کار بسیار بدی انجام می دادی که اگر در آن حال می مردی مسئولیت تو عظیم بود

از این آیات و احادیث که از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و ائمه هدی (علیهم السلام) نقل شده است روشن می
شود که اسلام چگونه چشم و گوش انسان را مسنول می شمرد، تا نبیند نگوید، تا نشنود قضاوت نکند، و بدون تحقیق و علم
و یقین نه به چیزی معتقد شود، نه عمل کند و نه داورى نماید

پیروی از گمان و حدس و تخمین و شایعات و هر آنچه غیر از علم و یقین است ، خطرات بزرگی برای فرد و جامعه ایجاد می
کند که هر کدام به تنهایی ضایعات بزرگی دارد از جمله

۱ . تکیه بر غیر علم سرچشمه پایمال شدن حقوق افراد و یا دادن حق به غیر مستحق است - ۱

۲ . پیروی از غیر علم ، آبروی افراد آبرومند را به خطر می اندازد و خدمتگذاران را دلسرد می کند - ۲

۳ . اعتماد بر غیر علم ، بازار شایعات و شایعه سازان را داغ و پررونق می کند - ۳

۴ . پیروی از غیر علم ، روحیه تحقیق و کنجکاوی را از انسان گرفته و او را فردی زودباور و ساده اندیش بار می آورد - ۴

۵ . پیروی از غیر علم ، روابط گرم و دوستانه را در خانه و بازار و مرکز کار و همه جا به هم زده و مردم را نسبت به یکدیگر -
بدبین می سازد

۶ . پیروی از غیر علم ، استقلال فکری ما را از بین می برد و روح را برای پذیرش هر گونه تبلیغات مسموم آماده می سازد - ۶

۷ . پیروی از غیر علم سرچشمه قضاوتهای عجولانه و انتخابهای فوری ، در مورد همه کس و همه چیز است که این خود مایه -
انواع ناکامیها و پشیمانیها است

راه مبارزه با پندارگرایی

تنها سؤالی که در اینجا باقی می ماند این است که ما چگونه می توانیم خود و جامعه را از این عادت زشت و نکبت بار و
عواقب دردناک آن رهایی بخشیم . پاسخ این سؤالی نیاز به بحث طولانی دارد ولی به عنوان يك دستور العمل فشرده
باید به نکات زیر توجه کرد

الف - باید عواقب دردناک این عمل را از طرق مختلف پی در پی به مردم گوشزد کرد و از آنها خواست که در آثار شوم پیروی از غیر علم ببندیشند

ب - باید طرز تفکر و جهان بینی اسلامی را در انسانها زنده کرد تا بدانند خداوند در همه حال مراقب آنها است ، او سمیع و بصیر است و حتی از افکار ما آگاه است يعلم خانه الاعین و ما تخفی الصدور (سوره غافر آیه ۱۹): (هر سخنی می گوئیم ثبت و ضبط می شود و هر گامی برمی داریم در حساب ما نوشته می شود، و مسئول تمام اعمال و قضاوتها و اعتقادات خود (هستیم

ج - باید سطح رشد فکری را بالا برد چرا که پیروی از غیر علم غالباً کار عوام ساده لوح و افراد ناآگاه است که با شنیدن يك شایعه بی اساس فوراً به آن می چسبند و داوری می کنند، و الگوی کار خود را از آن می گیرند

! متکبر مباش - ۲

آیه بعد به مبارزه با کبر و غرور برخاسته و با تعبیر زنده و روشنی مومنان را از آن نهی می کند، روی سخن را به پیامبر ((صلی الله علیه و آله و سلم) کرده ، می گوید: (در روی زمین از روی کبر و غرور، گام بردار) (و لا تمش فی الارض مرحا

!) چرا که تو نمی توانی زمین را بشکافی ! و طول قامتت به کوهها نمی رسد)

(انك لن تخرق الارض و لن تبلغ الجبال طولاً)

اشاره به اینکه افراد متکبر و مغرور غالباً به هنگام راه رفتن پاهای خود را محکم به زمین می کوبند تا مردم را از آمد و رفت خویش آگاه سازند، گردن به آسمان می کشند تا برتری خود را به پندار خویش بر زمینیان مشخص سازند! ولی قرآن می گوید: آیا تو اگر پای خود را به زمین بکوبی هرگز می توانی زمین را بشکافی یا ذره ناچیزی هستی بر روی این کره عظیم خاکی

همانند مورچه ای که بر صخره بسیار عظیمی حرکت می کند و پای خود را بر آن صخره می کوبد و صخره بر حماقت و کمی ظرفیتش می خندد

آیا تو می توانی - هر قدر گردن خود را برفرازی - هم طراز کوهها شوی یا اینکه حد اکثر می توانی چند سانتیمتر قامت خود را بلندتر نشان دهی در حالی که حتی عظمت بلندترین قله های کوههای زمین در برابر این کره ، چیز قابل ذکری نیست ، و خود زمین ذره بی مقداری است در مجموعه جهان هستی

!پس این چه کبر و غروری است که تو داری ؟

جالب توجه اینکه قرآن ، تکبر و غرور را که يك خوی خطرناک درونی است مستقیماً مورد بحث قرار نداده بلکه روی پدیده های ظاهری آن ، حتی ساده ترینش ، انگشت گذاشته ، و از طرز راه رفتن متکبران و مغروران خودخواه و بی مغز سخن گفته است ، اشاره به اینکه تکبر و غرور، حتی در سطح ساده ترین آثارش ، مذموم و ناپسند و شرم آور است

و نیز اشاره به اینکه صفات درونی انسان ، هر چه باشد خواه و ناخواه خود را در لابلای اعمالش نشان می دهد، در طرز راه رفتنش ، در نگاه کردنش ، در سخن گفتنش و در همه کارش

به همین دلیل تا به کوچکترین پدیده ای از این صفات در اعمال برخوردیم باید متوجه شویم که خطر نزدیک شده و آن خوی مذموم در روح ما لانه کرده

است و فوراً به مبارزه با آن برخیزیم

ضمناً از آنچه گفتیم به خوبی می توان دریافت که هدف قرآن از آنچه در آیه فوق آمده (همچنین در سوره لقمان و بعضی دیگر از سوره های قرآن) این است که کبر و غرور را به طور کلی ، محکوم کند، نه تنها در چهره خاصی یعنی راه رفتن

چرا که غرور سرچشمه بیگانگی از خدا و خویشتن ، و اشتباه در قضاوت ، و گم کردن راه حق ، و پیوستن به خط شیطان ، و آلودگی به انواع گناهان است

(علی (علیه السلام) در خطبه (همام) درباره صفات پرهیزگاران می فرماید: و مشیهم التواضع : (آنها متواضعاً راه می روند

نه تنها در کوچه و بازار که خط مشی آنها در تمام امور زندگی و حتی در مطالعات فکری و خط سیر اندیشه ها توأم با تواضع است .

. برنامه عملی پیشوایان اسلام سرمشق بسیار آموزنده ای برای هر مسلمان راستین در این زمینه است

در سیره پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می خوانیم : هرگز اجازه نمی داد به هنگامی که سوار بود افرادی در رکاب او پیاده راه بروند، بلکه می فرمود: (شما به فلان مکان بروید و من هم می آیم و در آنجا به هم می رسیم ، حرکت کردن پیاده در !کنار سواره سبب غرور سوار و ذلت پیاده می شود

و نیز می خوانیم : پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بر روی خاک می نشست ، و غذای ساده همچون غذای بردگان می خورد، و از گوسفند شیر می دوشید، بر الاغ برهنه سوار می شد

این گونه کارها را حتی در زمانی که به اوج قدرت رسید - مانند روز فتح مکه - انجام می داد، تا مردم گمان نکنند همین که به جانی رسیدند باد کبر و

غرور در دماغ بیفکنند و از مردم کوچه و بازار و مستضعفان فاصله بگیرند و از حال توده های زحمت کش بیگانه شوند.

در حالات علی (علیه السلام) نیز می خوانیم که او برای خانه آب می آورد و گاه منزل را جارو می کرد

و در تاریخ امام مجتبی (علیه السلام) می خوانیم که با داشتن مرکب های متعدد، بیست مرتبه پیاده به خانه خدا مشرف شد . و می فرمود: من برای تواضع در پیشگاه خدا این عمل را انجام می دهم

آیه بعد به عنوان تاکیدی بر تمام احکامی که در مورد تحریم شرک و قتل نفس و زنا و فرزندکشی و تصرف در مال یتیمان و آزار پدر و مادر و مانند آن در آیات پیشین گذشت میگوید: (تمام اینها گناهش نزد پروردگارت منفور است) ((كل ذلك كان سيئه عند ربك مكروها

از این تعبیر روشن می شود که بر خلاف گفته پیروان مکتب جبر، خدا هرگز اراده نکرده است گناهی از کسی سر بزند، چرا که اگر چنین چیزی را اراده کرده بود با کراهت و ناخشنودی که در این آیه روی آن تاکید شده است سازگار نبود

. و نیز ضمناً روشن می شود که تعبیر مکروه در لسان قرآن حتی در مورد بزرگترین گناهان نیز به کار می رود

مشرك مشو؟ - ۳

باز برای تاکید بیشتر و اینکه این احکام حکیمانه همگی از وحی الهی سرچشمه می گیرد، اضافه می کند: (اینها از امور (حکمت آمیزی است که پروردگارت به تو وحی فرستاده است) (ذلك مما اوحى اليك ربك من الحكمة

تعبیر به (حکمت) اشاره به این است که این احکام آسمانی در عین اینکه از وحی الهی سرچشمه می گیرد با ترازوی عقل ، نیز کاملاً قابل سنجش و قابل درک است ، چه کسی می تواند زشتی شرک یا قتل نفس ، یا آزار پدر و مادر و همچنین قبح زنا، و کبر و غرور، و ظلم به یتیمان ، و عواقب شوم پیمان شکنی و مانند آن را انکار کند

به تعبیر دیگر این احکام هم از طریق حکمت عقلی ، اثبات شده است ، و هم از طریق وحی الهی ، و اصول همه احکام الهی چنین است هر چند جزئیات آنرا در بسیاری از اوقات با چراغ کم فروغ عقل نمی توان تشخیص داد و تنها در پرتو نورافکن نیرومند وحی باید درک کرد

بعضی از مفسران از تعبیر (حکمت) این استفاده را نیز کرده اند که احکام متعددی که در آیات پیشین گذشت از احکام ثابت و مستحکم و غیر قابل نسخ است که در همه ادیان آسمانی بوده است ، فی المثل شرک و قتل نفس و زنا و پیمان شکنی ، چیزی نیست که در هیچ مذهبی ، مجاز شمرده شده باشد، پس این احکام جزء محکمت و قوانین ثابت محسوب می شود

سپس همانگونه که آغاز این احکام از تحریم شرک شروع شده بود با تاکید بر تحریم شرک آنرا پایان می دهد و می گوید: ((هرگز برای خداوند یگانه شریکی قائل مباش و معبود دیگری را در کنار الله قرار مده) (ولا تجعل مع الله الها آخر

چرا که این امر سبب می شود که (در آتش سوزان دوزخ بیفتی در حالی که هم سرزنش خلق خدا دامنگیر تو شود و هم طرد و قهر خالق) (فتلای فی جهنم

(ملوما مدحورا

در حقیقت شرک و دوگانه پرستی ، خمیرمایه همه انحرافات و جنایات و گناهان است ، لذا بیان این سلسله احکام اساسی اسلام از شرک شروع شد و به شرک نیز پایان یافت

در آخرین آیه مورد بحث ، به یکی از افکار خرافی مشرکان اشاره کرده و پایه منطق و تفکر آنها را به این وسیله روشن می سازد و آن اینکه : بسیاری از آنها معتقد بودند که فرشتگان دختران خدا هستند در حالی که خودشان از شنیدن نام دختر، ننگ و ! عار داشتند و تولد او را در خانه خود مایه بدبختی و سرشکستگی می پنداشتند

قرآن از منطق خود آنها اتخاذ سند کرده ، می گوید: (آیا پروردگار شما پسران را تنها در سهم شما قرار داد و خود از فرشتگان دخترانی انتخاب کرد) (افصافکم ربکم بالبنین و اتخذ من الملائكة اناثا

بدون شك فرزندان دختر همانند فرزندان پسر از مواهب الهی هستند و هیچگونه تفاوتی از نظر ارزش انسانی ندارند، اصولاً بقاء نسل بشر بدون هیچ يك از آنها امکان پذیر نیست و به همین دلیل تحقیر دختران که مخصوص جوامع جاهلی بوده و هست يك فكر خرافی است که ریشه های آنرا در بحثهای گذشته بیان کرده ایم

ولی هدف قرآن این است آنها را با منطق خودشان محکوم سازد که شما چگونه افراد نادانی هستید برای پروردگارتان چیزی قائل می شوید که خود از آن عار دارید

سپس در پایان آیه به صورت يك حکم قاطع می گوید: (شما سخن بسیار

(بزرگ و کفرآمیزی می گویند) (انکم لتقولون قولا عظیما

سخنی که با هیچ منطقی سازگار نیست و از چندین جهت بی پایه است زیرا

۱ - اعتقاد به وجود فرزند برای خدا اهانت عظیمی به ساحت مقدس او است ، چرا که نه او جسم است نه عوارض جسمانی - ۱ دارد، نه نیاز به بقاء نسل ، بنابراین اعتقاد به فرزند برای او صرفاً از عدم شناخت صفات پاکش سرچشمه می گیرد

۲ - چگونه شما فرزندان خدا را همه دختر می دانید؟ در حالی که برای دختر پائینترین منزلت را قائلید این اعتقاد سفیهانه اهانت - ۲ دیگری از نظر پندارهای شما به خدا است

از همه گذشته این عقیده اهانتی به مقام فرشتگان الهی است که فرمانبران حقند و مقربان درگاه او شما از شنیدن نام - ۳ دختر، وحشت دارید ولی این مقربان الهی را همه دختر می دانید

آری با توجه به این امور به خوبی روشن می شود که این سخن ، سخن بسیار عظیم و بزرگی است ، بزرگ از نظر انحراف از واقعیات ، بزرگ از نظر گناه و کفر و بالاخره بزرگ از نظر عرف و عادت خودتان ، همان عرف و عادت زشتی که دختران معصوم را تحقیر می کرد و احترام آنها را می کاست

اما اینکه چرا مشرکان ، مشرکان عرب ، فرشتگان را دختران خدا می پنداشتند؟ و همچنین چرا عرب جاهلی دختران را زنده بگور می کرد و از شنیدن نام آنها وحشت داشت؟! و نیز نقش اسلام در احیای ارزش و مقام زن و مبارزه با هر گونه تحقیر جنس زن بحثهای مشروحی در جلد یازدهم در ذیل آیات ۵۷ تا ۵۹ سوره نحل آمده است که مطالعه مجدد آنرا توصیه می کنیم

آیه و ترجمه

(قل لو كان معه الهة كما يقولون اذا لايتغوا الى ذى العرش سبيلا ٤٢)

(سبحانه و تعالى عما يقولون علوا كبيرا ٤٣)

تسبح له السموات السبع و الارض و من فيهن و ان من شىء الا يسبح بحمده و لكن لا تفقهون تسبيحهم انه كان حليما غفورا
(٤٤)

ترجمه :

ما، در این قرآن انواع بیانات موثر را آوردیم تا متذکر شوند، ولی (گروهی از کوردلان) جز بر نفرتشان نمی افزاید - ٤١

بگو اگر با او خدایانی - آنچنان که آنها می پندارند - بود، سعی می کردند راهی به سوی (خداوند) صاحب عرش پیدا کنند - ٤٢

پاک و برتر است او از آنچه آنها می گویند، بسیار برتر - ٤٣

آسمانهای هفتگانه و زمین و کسانی که در آنها هستند همه تسبیح او می گویند، و هر موجودی تسبیح و حمد او می گوید، - ٤٤
ولی شما تسبیح آنها را نمی فهمید او حلیم و آمرزنده است

تفسیر:

چگونه از حق فرار می کنند؟

از آنجا که سخن در آیات گذشته به مساله توحید و شرك منتهی شد، در آیات مورد بحث این مساله با بیان روشن و قاطعی دنبال می شود

نخست از لجاجت فوق العاده جمعی از مشرکان در برابر دلایل مختلف توحید سخن به میان آورده می گوید: (ما در این قرآن انواع استدلالات و بیانات موثر را آوردیم تا آنها متذکر شوند و در راه حق گام بردارند، ولی این همه بیان و استدلال جز بر (نفرت و فرار آنها نیفزود) (و لقد صرفنا فى هذا القرآن ليعذروا و ما يزيدهم الا نفورا

صرف) از ماده (تصريف) به معنی تغيير دادن و دگرگون ساختن است، و مخصوصا با توجه به اینکه از باب (تفعيل) (است، معنی کثرت را نیز در بردارد

و از آنجا که بیانات قرآن در زمینه اثبات توحید و نفی شرك، گاهی در لباس استدلال منطقی، گاهی فطری، زمانی در شکل تهدید، گاهی تشویق، و خلاصه از انواع طرق و فنون مختلف کلام برای آگاه ساختن و بیدار کردن مشرکان استفاده شده است، تعبیر به (صرفنا) در مورد آن بسیار مناسب است

قرآن با این تعبیر می گوید: ما از هر دری وارد شدیم، و از هر راهی استفاده کردیم تا چراغ توحید را در دل این کوردلان بیفروزیم، اما گروهی از آنها آنقدر لجوج و متعصب و سرسختند که نه تنها این بیانات آنها را به حقیقت نزدیک نمی سازد بلکه بر نفرت و دوری آنها می افزاید

!در اینجا این سؤال به ذهن می رسد که اگر این بیانات گوناگون نتیجه معکوس دارد، ذکر آنها چه فائده ای خواهد داشت؟

پاسخ این سؤال روشن است و آن اینکه قرآن برای يك فرد يا يك گروه

خاص نازل نشده بلکه برای کل جامعه انسانی است ، و مسلما همه انسانها این گونه نیستند، بلکه بسیاری کسانى كه این دلایل مختلف را می شنوند و راه حق را باز می یابند، هر دسته ای از این تشنگان حقیقت از يك نوع بیان قرآن بهره می گیرند و بیدار می شوند، و همین اثر، برای نزول این آیات ، کافی است ، هر چند کوردلانی از آن نتیجه معکوس بگیرند

به علاوه این گروه متعصب لجوج گر چه راهشان خطا است و خود بدبختند، ولی حق طلبان می توانند در مقایسه کردن خویش با آنها راه حق را بهتر بیابند که در مقابله نور و ظلمت ارزش نور بیشتر معلوم می شود و ادب را حتی از بی ادبان می توان آموخت

ضمنا از این آیه این درس را در زمینه مسائل تربیتی و تبلیغی می توان فرا گرفت که باید برای رسیدن به هدفهای عالی تربیتی ، تنها از يك طریق استفاده نکرد، بلکه از طرق گوناگون و وسائل مختلف بهره گرفت ، که مردم ذوقها و استعدادهای مختلفی دارند، و برای نفوذ در هر يك باید از راهی وارد شد و یکی از فنون بلاغت نیز همین است

دلیل تمناع

آیه بعد به یکی از دلایل توحید، اشاره می کند که در لسان دانشمندان و فلاسفه به عنوان (دلیل تمناع) معروف شده است ، می گوید:

ای پیامبر (به آنها بگو اگر با خداوند قادر متعال ، خدایان دیگری بود - آنچنان که آنها می پندارند - این خدایان سعی می کردند راهی به خداوند بزرگ صاحب عرش پیدا کنند و بر او غالب شوند) (قل لو كان معه الهة كما يقولون اذا لا بتغوا .(الى ذى العرش سبيلا

گر چه جمله (اذا لا بتغوا الى ذى العرش سبيلا) مفهومی این است که آنها

راهی به سوی صاحب عرش پیدا می کردند، ولی طرز سخن نشان می دهد که منظور پیدا کردن راهی برای غلبه بر او، مخصوصا تعبیر به (ذی العرش) به جای (الله) اشاره به همین مطلب می کند یعنی آنها هم می خواستند (مالك عرش اعلا) شوند، و بر پهنه جهان هستی حکومت کنند و به همین جهت به مبارزه با او برمی خاستند

به هر حال طبیعی است که هر صاحب قدرتی می خواهد قدرت خود را کاملتر و قلمرو حکومت خویش را بیشتر کند و اگر راستی . خدایانی وجود داشت این تنازع و تمناع بر سر قدرت و گسترش حکومت در میان آنها در می گرفت

در اینجا ممکن است گفته شود چه مانعی دارد که خدایان متعدد با همکاری یکدیگر بر این عالم حکومت کنند؟ و چه لزومی دارد که .!به تنازع برخیزند؟

در پاسخ این سؤال باید به این واقعیت توجه داشت که قطع نظر از اینکه علاقه به تکامل و توسعه قدرت برای هر موجودی طبیعی ، و قطع نظر از اینکه خدایانی را که مشرکان به آن اعتقاد داشتند دارای بسیاری از صفات بشری بودند که یکی از روشنترین آنها علاقه به حکومت و قدرت بیشتر است ، قطع نظر از همه اینها اصولا لازمه تعدد وجود، اختلاف است ، چرا که اگر .(هیچگونه اختلافی در رویه و برنامه و جهات دیگر نباشد، تعدد معنی نخواهد داشت بلکه هر دو يك چیز خواهند بود (دقت کنید

نظیر این بحث در آیه ۲۲ سوره انبیاء نیز آمده است آنجا که می گوید: لو كان فيهما الهة الا الله لفسدتا: (اگر در زمین و آسمان خدایان دیگری

.) (جز الله) وجود داشتند نظام جهان به هم می ریخت

اشتباه نشود، این دو بیان گر چه از پاره ای جهات شبیهند ولی اشاره به دو دلیل مختلف می کنند که یکی بازگشت به (فساد نظم جهان) بر اثر تعدد خدایان است ، و دیگری قطع نظر از نظم جهان از وجود تمناع و تنازع در میان خدایان متعدد سخن .(می گوید (در ذیل آیه ۲۲ سوره انبیاء نیز در این زمینه به خواست خدا سخن خواهیم گفت

و از آنجا که در تعبیرات مشرکان ، خداوند بزرگ تا سرحد يك طرف نزاع تنزل کرده است ، در آیه بعد بلافاصله می گوید: (خداوند از آنچه آنها می گویند پاك و منزه است و از آنچه می اندیشند بسیار برتر و بالاتر است) (سبحانه و تعالی عما يقولون علوا كبيرا

: در واقع در این جمله کوتاه با چهار تعبیر مختلف ، پاکی دامان کبریائیش از اینگونه نسبتهای ناروا بیان شده است

(. خداوند از این نقائص و نسبتهای ناروا منزّه است) (سبحانه): - ۱

(. او برتر از آنست که اینها می گویند) (و تعالی عما یقولون) - ۲

. با ذکر کلمه (علوا) که مفعول مطلق است و برای تأکید آمده این گفتار را تأکید نموده است - ۳

. سرانجام با تعبیر به (کیبیرا) تأکید جدیدی بر آن می افزاید - ۴

قابل توجه اینکه جمله (عما یقولون) (از آنچه آنها می گویند) معنی وسیعی دارد که همه نسبتهای ناروای آنان و لوازمی را (که در بردارد شامل می شود (دقت کنید

سپس برای اثبات عظمت مقام پروردگار و اینکه او برتر از خیال و قیاس

و گمان و وهم مشرکان است ، به بیان تسبیح موجودات جهان در برابر ذات مقدسش پرداخته ، می گوید: (آسمانهای هفتگانه و زمین و کسائی که در آنها هستند همگی تسبیح خدا می گویند) (تسبیح له السماوات السبع و الارض و من فیهن

نه تنها آسمانها و زمین ، بلکه (هیچ موجودی نیست مگر اینکه تسبیح و حمد خدا می گوید ولی شما تسبیح آنها را درک نمی کنید) (. (و ان من شیء الا یسبح بحمده و لکن لا تفقهون تسبیحهم

(.با این حال او (حلیم و غفور است) (انه کان حلیمًا غفورًا

شما را به خاطر شرك و كفرتان فوراً مواخذه نمی کند، بلکه به مقدار کافی مهلت می دهد و درهای توبه را به روی شما باز می گذارد تا اتمام حجت شود

به تعبیر دیگر شما این توانائی را دارید که زمزمه تسبیح موجودات را از درون همه ذرات جهان بشنوید، و به خداوند یگانه قادر متعال پی برید، ولی کوتاهی می کنید، خداوند همه شما را به این کوتاهی فوراً مواخذه و مجازات نمی کند، بلکه برای شما حد اکثر مجال و فرصت را در راه شناخت توحید و ترك شرك می دهد

. تسبیح و حمد عمومی موجودات جهان

در آیات مختلف قرآن ، سخن از تسبیح و حمد موجودات عالم هستی در برابر خداوند بزرگ به میان آمده که شاید از همه صریحتر آیه مورد بحث باشد که بدون هیچگونه استثناء همه موجودات عالم هستی ، زمین و آسمان ، ستارگان و کهکشانها، انسانها و حیوانات و برگهای درختان و حتی دانه های کوچک اتم را در این تسبیح و حمد عمومی شریک می داند

قرآن می گوید: عالم هستی یکپارچه زمزمه و غوغا است ، هر موجودی به نوعی به حمد و ثنای حق مشغول است ، و غلغله ای خاموش در پهنه عالم هستی

طنین افکنده که بی خبران توانائی شنیدن آنها ندارند، اما اندیشمندانی که قلب و جانیشان به نور ایمان زنده و روشن است ، این صدا را از هر سو به خوبی به گوش و جان می شنوند و به گفته شاعر

گر تو را از غیب چشمی باز شد

با تو ذرات جهان همراز شد

نطق آب و نطق خاک و نطق گل

! هست محسوس حواس اهل دل

جمله ذرات در عالم نهران

با تو می گویند روزان و شبان

ما سمیعیم و بصیر و باهشیم

با شما نامحرمان ما خامشیم

از جمادی سوی جان جان شوید

غلغل اجزای عالم بشنوید

فاش تسبیح جمادات آیدت

وسوسه ی تاعویلهها بزادیدت

: ولی در تفسیر حقیقت این حمد و تسبیح در میان دانشمندان و فلاسفه و مفسران بسیار گفتگو است

بعضی آنرا حمد و تسبیح حالی دانسته اند، و بعضی (قالی) که خلاصه نظرات آنها را با آنچه مورد قبول ما است ذیلا می خوانید:

جمعی معتقدند که همه ذرات موجودات این جهان اعم از آنچه ما آنرا عاقل می شماریم یا بیجان و غیر عاقل - ۱ همه دارای یکنوع درک و شعورند، و در عالم خود تسبیح و حمد خدا می گویند، هر چند ما قادر نیستیم به نحوه درک و احساس آنها . پی بریم و زمزمه حمد و تسبیح آنها را بشنویم

آیاتی مانند و ان منها لما یهبط من خشية الله : (بعضی از سنگها از ترس خدا از فراز کوهها به پائین می افتند) (سوره بقره آیه ۷۴).

: مانند فغال لها و لارض انتیا طوعا او کرها قالتا اتینا طاعین

خداوند به آسمان و زمین فرمود از روی اطاعت یا کراهت به فرمان من آئید، آنها گفتند ما از در اطاعت می آئیم (سوره)
. فصلت آیه ۱۱)... و مانند آن را می توان گواه بر این عقیده گرفت

بسیاری معتقدند که این تسبیح و حمد، همان چیزی است که ما آنرا (زبانحال) می نامیم، حقیقی است - ۲
(نه مجازی، ولی به زبان حال است نه قال) دقت کنید

توضیح اینکه: بسیار می شود به کسی که آثار ناراحتی و درد و رنج و بی خوابی در چهره و چشم او نمایان است می گوییم: هر چند تو از ناراحتیت سخن نمی گویی اما چشم تو می گوید که دیشب به خواب نرفتی، و چهره ات گواهی می دهد که از درد و ناراحتی جانکاهی رنج میبری

این (زبانحال) گاهی آنقدر قوی و نیرومند است که (زبان قال) را تحت الشعاع خود قرار می دهد و به تکذیب آن برمی خیزد و به گفته شاعر

گفتم که با مکر و فسون

! پنهان کنم راز درون

پنهان نمی گردد که خون

! از دیدگانم می رود

این همان چیزی است که علی (علیه السلام) در گفتار معروفش می فرماید: ما اضر احد شینا الا ظهر فی فلتات لسانه و صفحات وجهه: (هرگز کسی رازی را در دل نهان نمی کند مگر اینکه در لابلای سخنان ناآگاه و صفحه صورتش آشکار (می گردد).

از سوی دیگر آیا می توان انکار کرد که يك تابلو بسیار زیبا که شاهکاری از هنر راستین است گواهی بر ذوق و مهارت نقاش می دهد و او را مدح و ثنا می گوید؟

آیا می توان انکار کرد که دیوان شعر شعرای بزرگ و نامدار از قریحه عالی آنها حکایت می کند؟ و دانما آنها را می ستاید؟

آیا می توان منکر شد که ساختمانهای عظیم و کارخانه های بزرگ و مغزهای پیچیده الکترونیک و امثال آنها، با زبان بیزبانی از سازنده و مخترع و مبتکر خود سخن می گویند، و هر يك در حد خود از آنها ستایش می کنند؟

بنابراین باید قبول کرد که عالم شگرف هستی با آن نظام عجیب، با آنهمه رازها و اسرار، با آن عظمت خیره کننده اش و با آن ریزه کاریهای حیرت زا همگی (تسبیح و حمد) خدا می گویند

مگر (تسبیح) جز به معنی پاک و منزّه شمردن از عیوب می باشد؟ ساختمان و نظم این عالم هستی می گوید خالق آن از هر گونه نقص و عیبی مبرا است

مگر (حمد) چیزی جز بیان صفات کمال می باشد؟ نظام جهان آفرینش از صفات کمال خدا، از علم بی پایان و قدرت بی انتها و حکمت وسیع و فراگیر او سخن می گوید

مخصوصا با پیشرفت علم و دانش بشر، و پرده برداشتن از گوشه هانی از اسرار و رازهای این عالم پهناور، این حمد و تسبیح عمومی موجودات آشکارتر شده است .

اگر يك روز آن شاعر نکته پرداز هر برگي از برگهای درختان سبز را دفتری از معرفت کردگار می دانست ، دانشمندان گیاهشناس امروز درباره این برگها نه يك دفتر بلکه کتابها نوشته اند، و از ساختمان اسرار آمیز کوچکترین اجزای آن یعنی سلولها گرفته تا طبقات هفتگانه برگ ، و دستگاه تنفسی آن ، و رشته های آبیاری و تغذیه و سایر مشخصات بسیار پیچیده برگها در این کتابها، بحثها کرده اند

بنابراین هر برگي شب و روز نغمه توحید سر می دهد و آواز رسای تسبیحش را در درون باغ و جنگل ، بر فراز کوهها، در ! خمیدگی درهها پخش می کند، اما بیخبران چیزی از آن نمی فهمند، خاموشش می شمارند و زبان بسته

این معنی برای تسبیح و حمد عمومی موجودات كاملا قابل درك است و نیاز به آن ندارد که ما برای همه ذرات عالم هستی درك و شعور قائل شویم چرا که دلیل قاطعی برای آن در دست نیست و آیات گذشته نیز به احتمال زیاد همان زبان حال را بیان می کند.

پاسخ به يك سؤ ال

ولی در اینجا يك سؤ ال باقی می ماند و آن اینکه اگر منظور از تسبیح و حمد حکایت نظام آفرینش از پاكی و عظمت و قدرت خدا است ، و (صفات سلبيه) و (ثبوتیه) او را شرح می دهد پس چرا قرآن می گوید شما حمد و تسبیح آنها را نمی فهمید؟ اگر بعضی نفهمند حداقل دانشمندان که می فهمند

ولی این سؤ ال دو پاسخ دارد

نخست اینکه روی سخن با اکثریت مردم نادان و مخصوصا مشرکان است و دانشمندان باایمان که در اقلیت قرار دارند از این عموم ، مستثنا هستند که هر عامی استثنائی دارد

دیگر اینکه آنچه ما از اسرار این عالم می دانیم در برابر آنچه نمی دانیم همانند قطره ای است در برابر دریا و ذره کاهی است در مقابل يك کوه عظیم ، که اگر درست بیندیشیم حتی نام علم و دانش نمی توان بر آن گذاشت

تا بدانجا رسید دانش من

! که بدانستمی که نادانم

بنابراین در واقع ما تسبیح و حمد این موجودات را هر چند دانشمند باشیم نمی شنویم چرا که آنچه را می شنویم تنها يك کلمه است از يك کتاب بزرگ و روی این حساب می توان به صورت يك حکم عمومی خطاب به همه جهاتیان گفت شما تسبیح و حمد موجودات عالم هستی را که به زیباتحال دارند درك نمی کنید، زیرا آنچه درك می کنید بقدری ناچیز است که به حساب نمی آید

بعضی از مفسران نیز احتمال داده اند که حمد و تسبیح عمومی موجودات در اینجا ترکیبی از زبان (حال) و (قال) - ۳ یا به تعبیر دیگر (تسبیح تکوینی) و (تشریحی) باشد، چرا که بسیاری از انسانها و همه فرشتگان از روی درك

و شعور حمد و ثنای او می گویند و همگی ذرات موجودات نیز با زیباتحالشان از عظمت و بزرگی خالق بحث می کنند

گر چه این دو نوع حمد و تسبیح با هم متفاوت است ولی در قدر جامع یعنی مفهوم وسیع کلمه حمد و تسبیح ، مشترك می باشند

ولی چنانکه پیدا است تفسیر دوم با آن شرح که بیان کردیم از همه دلچسب تر است

گوشه ای از روایات اهل بیت

در روایاتی که از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و ائمه اهل بیت (علیهم السلام) رسیده تعبیرات جالبی در این زمینه دیده می شود، از جمله

یکی از یاران امام صادق (علیه السلام) می گوید: از تفسیر آیه و ان من شیء الا یسیح بحمده سؤ ال کردم ، امام (علیه السلام) فرمود: کل شیء یسیح بحمده و انا لنرى ان ینقض الجدار و هو تسبیحها: (آری هر چیز تسبیح و حمد خدا می گوید!) حتی هنگامی که دیوار می شکافت و صدائی از آن به گوش می رسد آن نیز تسبیح است

از امام باقر (علیه السلام) نقل شده که فرمود: نهی رسول الله عن ان توسم البهائم فی وجوهها، و ان تضرب وجوهها لانها تسبیح بحمد ربها: (پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: علامت داغ در صورت حیوانات نگذارید و تازیانه به (صورت آنها نزنید، زیرا آنها حمد و ثنای خدا می گویند)

و نیز از امام صادق (علیه السلام) نقل شده : ما من طیر یصاد فی بر و لا بحر و لا شیء یصاد من الوحش الا بتضییعه التسبیح : ((هیچ پرندۀ ای در صحرا و دریا صید نمی شود و هیچ حیوان وحشی به دام صیاد نمی افتد مگر به خاطر ترک تسبیح

امام باقر (علیه السلام) صدای گنجشکانی را شنید، فرمود: می دانید اینها چه

می گویند، ابوحمزه ثمالی که از یاران خاص امام بود می گوید عرض کردم نه ، فرمود: یسبحن ربهن عز و جل و یسئلن (قوت یومهن) : (اینها تسبیح خداوند بزرگ را می گویند و روزی خود را از او می خواهند

در حدیث دیگری می خوانیم که يك روز پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نزد عایشه آمد، فرمود: این دو لباس مرا بشوی عرض کرد: ای رسول خدا دیروز شستم ، فرمود: اما علمت ان الثوب یسبحن فاذا اتسخ انقطع تسبیحه (آیا نمی دانی که لباس!) (انسان نیز تسبیح خدا می گوید و هنگامی که چرک و آلوده شود تسبیح آن قطع می شود

در حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم که فرمود: للدابة علی صاحبها سته حقوق لا یحملها فوق طاقتها، و لا یتخذ ظهرها مجلسا یتحدث علیها، و یبده بعلفها اذا نزل ، و لا یسمها فی وجهها، و لا یضربها فانها تسبیح و یرض علیها الماء اذا مربها

حیوان بر صاحبش ، شش حق دارد: بیش از توانایش بر او بار نکند، پشت او را مجلسی برای سخن گفتن قرار ندهد (بلکه) هنگامی که به دیگری می رسد و می خواهد با او سخن بگوید پیاده شود و پس از اتمام سخن سوار شود)، در هر منزلی وارد می شود، نخست علف او را آماده کند، علامت داغ در صورت او نگذارد، و او را نزند، چرا که تسبیح خدا می گوید و هنگامی که (بر چشمه آب و مانند آن می گذرد، او را به کنار آب برد) (تا اگر تشنه است بنوشد

مجموعه این روایات که بعضی از آنها معانی دقیق و باریکی دارد نشان می دهد که این حکم عمومی تسبیح موجودات ، همه چیز را بدون استثناء در بر می گیرد و همه اینها با آنچه در تفسیر دوم (تسبیح به معنی زبانه و تکوین) گفتیم

کاملاً سازگار است ، و اینکه در این روایات خواندیم هنگامی که لباس آلوده و کثیف می شود، تسبیح آن قطع می گردد، ممکن است اشاره به این باشد که موجودات تا چهره پاک طبیعی دارند، انسان را به یاد خدا می اندازند، اما هنگامی که چهره پاک طبیعی خود را از دست دادند دیگر آن یادآوری از بین می رود

آیه و ترجمه

(و اذا قرأت القرآن جعلنا بینک و بین الذین لا یؤمنون بالآخرة حجابا مستورا (۵)؛

(و جعلنا علی قلوبهم اکنه ان یفقهوه و فی اذانهم وقرا و اذا نکررت ربک فی القرآن وحده ولوا علی ادبرهم نفورا (۶)؛

(نحن اعلم بما يستمعون به اذ يستمعون اليك و اذ هم نجوى اذ يقول الظلمون ان تتبعون الا رجلا مسحورا (٧) ٤)
(انظر كيف ضربوا لك الامثال فضلوا فلا يستطيعون سبيلا (٨) ٤)

ترجمه :

! و هنگامی که قرآن می خوانی میان تو و آنها که ایمان به آخرت ندارند حجاب ناپیدائی قرار می دهیم - ٥٥
و بر دل‌های آنها پوشش‌شهایی ، تا آن را نفهمند، و در گوش‌هایشان سنگینی ، و هنگامی که پروردگارت را در قرآن به - ٦٤
یگانگی یاد میکنی پشت می کنند
برمی گردانند.

ما می دانیم آنها به چه منظوری به سخنان تو گوش فرا می دهند، و هنگامی که با هم نجوا می کنند، در آن هنگام که - ٧٤
استمگران می گویند شما جز از انسانی که سحر شده است پیروی نمی کنید

!ببین چگونه برای تو مثل می زنند، و از همین رو گمراه شدند و قدرت پیدا کردن راه (حق) را ندارند - ٨٤

شان نزول :

جمعی از مفسران مانند طبرسی در مجمع البیان و فخر رازی در تفسیر کبیر و بعضی دیگر در شان نزول آیات فوق چنین گفته اند که آیه نخست درباره گروهی از مشرکان نازل شده که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را به هنگامی که در شب تلاوت قرآن می کرد و در کنار خانه کعبه نماز می گذارد آزار می دادند، و او را با سنگ می زدند و مانع دعوت مردم به اسلام می شدند.

خداوند به لطفش چنان کرد که آنها نتوانند او را آزار کنند (و شاید این از طریق رعب و وحشتی بود که از پیامبر در دل آنها (افکند).

در روایت دیگری می خوانیم هنگامی که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) قرآن می خواند دو نفر از مشرکان در طرف راست و دو نفر در طرف چپ قرار می گرفتند و کف می زدند و سوت می کشیدند و با صدای بلند اشعار می خواندند تا صدای پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به گوش مردم نرسد.

ابن عباس (می گوید: ابو سفیان و ابوجهل و غیر آنها گاهی نزد پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می آمدند و به سخنان او (گوش فرا می دادند، روزی یکی از آنها به دیگران گفت : اصلا من نمی فهمم محمد چه می گوید؟ فقط می بینم لب‌های او حرکت می کند

ولی ابو سفیان گفت : فکر می کنم بعضی از سخنانش حق است ، ابوجهل اظهار داشت او دیوانه است و ابولهب اضافه کرد او کاهن است ، دیگری گفت او شاعر است و به دنبال این سخنان ناموزون و نسبت‌های ناروا آیات فوق نازل گشت .

تفسیر:

بی خبران مغرور و موانع شناخت

به دنبال آیات گذشته این سوأل برای بسیاری پیش می آید که با وضوح مساله توحید به طوری که همه موجودات جهان به آن گواهی می دهند چرا مشرکان این واقعیت را نمی پذیرند؟ چرا آنها این آیات گویا و رسای قرآن را می شنوند و بیدار نمی شوند؟

آیات مورد بحث می تواند اشاره به پاسخ این سوأل باشد

نخستین آیه می گوید: (ای پیامبر! هنگامی که قرآن می خوانی میان تو و آنها که ایمان به آخرت ندارند، حجاب و پوششی قرار می دهد) (و اذا قرأت القرآن جعلنا بینک و بین الذین لا یؤمنون بالآخرة حجابا مستورا

این حجاب و پرده ، همان لجابت و تعصب و خودخواهی و غرور و جهل و نادانی بود که حقایق قرآن را از دیدگاه فکر و عقل آنها مکتوم می داشت و به آنها اجازه نمی داد حقایق روشنی همچون توحید و معاد و صدق دعوت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و مانند آنها را درک کنند

در اینکه مستور در اینجا صفت برای حجاب است ، یا برای شخص پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) ، و یا حقایق قرآن ، بحثی داریم که در نکات آخر می خوانید، همچنین در چگونگی نسبت دادن ایجاد این حجاب به خداوند سخنی است که در آنجا خواهد آمد

آیه بعد اضافه می کند که (ما بر دلهای آنها پوششهایی قرار داده ایم تا قرآن

(را درک نکنند و در گوشه‌هایشان ثقل و سنگینی) (و جعلنا علی قلوبهم اکنة ان یفقهوه و فی آذانهم وقرا

و لذا) هنگامی که پروردگارت را در قرآن به یگانگی یاد میکنی آنها پشت می کنند و رو بر می گردانند) (و اذا ذکر ربک فی القرآن وحده ولوا علی ادبارهم نفورا

راستی چه عجیب است فرار از حق ، فرار از سعادت و نجات ، و فرار از خوشبختی و پیروزی و فهم و شعور

نظیر همین معنی در سوره (مدثر) آیات ۵۰ و ۵۱ آمده است : کانهم حمر مستنفرة فرت من قسورة : (گویی آنها خران رم کننده ای هستند که از شیر زیان می گریزند

باز اضافه می کند: (ما می دانیم آنها به چه منظوری به سخنان تو گوش فرا می دهند هنگامی که نزد تو می آیند و پای سخنانت (می نشینند) (نحن اعلم بما یستمعون به اذ یستمعون الیک

) و هنگامی که آنها با هم نجوی می کنند و سخنان در گوشی دارند (و اذ هم نجوی

هنگامی که ظالمان به مؤمنان می گویند شما تنها از کسی پیروی می کنید که مسحور شده ، ساحران در عقل و هوش او) (نفوذ کرده ، و آنرا مختل ساخته اند) (اذ یقول الظالمون ان تتبعون الا رجلا مسحورا

در حقیقت آنها به منظور درک حقیقت به سراغ تو نمی آیند و سخنانت را با گوش جان نمی شنوند، بلکه هدفشان آنست که بیابند و اخلاص کنند، وصله بچسباندند و مؤمنان را - اگر بتوانند - از راه بدر برند، اصولا کسی که بر قلبش پوشش و در گوشش (در برابر شنیدن حق) سنگینی است ، جز به چنین قصدهائی پای

سخن مردان حق نمی نشیند

در آخرین آیه باز روی سخن را به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) کرده ، ضمن عبارت کوتاهی پاسخ دندان شکنی به این گروه گمراه می دهد و می گوید: (بنگر چگونه برای تو مثل می زنند (یکی ساحرت می خواند دیگری مسحور، یکی کاهن و دیگری مجنون) و از همین رو آنها گمراه شده اند و قدرت پیدا کردن راه حق را ندارند (انظر کیف ضربوا لك الامثال فضلوا فلا یستطیعون سبیلا

نه اینکه راه ناپیدا باشد و چهره حق مخفی گردد، بلکه آنها چشم بینا ندارند، و عقل و خرد خود را به خاطر بغض و جهل و تعصب و لجاج از کار انداخته اند

: نکته ه

جمع بندی و مروری بر این آیات آیات - ۱

فوق ، ترسیم دقیقی از حال گمراهان و موانع شناخت می کند، و به طور کلی می گوید: آنها سه مانع بزرگ شناخت دارند و . گرنه دیدن چهره حق ، سهل و آسان است

نخست اینکه : میان تو و آنها حجابی افتاده است ، این حجاب در حقیقت چیزی جز کینه ها، حسادتها و بغض و عداوتها که نسبت به تو دارند نیست ، این امور سبب شده که شخصیت والای تو را نبینند و عظمت گفتار و رفتار تو را درک نکنند، حتی خوبیها در نظرشان زشتی جلوه کند

دیگر اینکه منهای کینه ها و حسادتی که به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) داشتند، اصولا بر دلهای آنها پرده جهل و تقلید کورکورانه افتاده بود به طوری که حاضر نبودند سخن حق را از هیچکس بشنوند

بالاخره سومین مانع شناخت آنها این بود که حتی ابزار شناختشان ، مانند

گوشها گویی از سخن حق نفرت داشت و آنرا از خود بیرون می افکند و (کر) می شد، به عکس ، سخنان باطل که با ذائقه هاشان سازگار بود و لذتبخش ، به سرعت در اعماق جانشان نفوذ می کرد

مخصوصا به تجربه ثابت شده که انسان سخنانی را که به آن تمایل ندارد به سختی می شنود، و سخنانی که مورد علاقه و عشق او است با سرعت و تیز گویی مخصوصی درک می کند، گویی تمایلات درونی در حواس ظاهری انسان نیز اثر می گذارند، و آن را به رنگ خود درمی آورند

نتیجه این موانع سه گانه آن بود که اولاً از شنیدن حق فرار می کردند، مخصوصا هنگامی که سخن از یگانگی خدا به میان می آمد که با اساس همه معتقدات شرک آلودشان تناقض داشت به سرعت می گریختند، ثانیاً برای تقویت خط انحرافی خود به توجیهات غلط درباره پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و سخنانش پرداخته ، هر کدام او را به چیزی متهم می ساختند: ! ساحر، شاعر، مجنون و دیوانه

. و این چنین است سرنوشت همه دشمنان حق که اعمال و صفات ردیله آنها حجابی است برای آنان

و اینجا است که می گوئیم : اگر کسی بخواهد صراط مستقیم حق را بیوید و از انحراف و گمراهی در امان بماند باید قبل از هر چیز در اصلاح خویشتن بکوشد

دل را از بغض و کینه و حسد و عناد، و روح را از کبر و غرور و نخوت ، و خلاصه وجود خود را از صفات ردیله پاک کند، چرا که آئینه قلب هر گاه از این ردائل پاک شود و صیقل یابد، همه حقایق در آن پرتوافکن خواهد بود به همین دلیل گاهی افراد بی سواد پاکدل ، حقایقی را می فهمند که دانشمند تهذیب نایافته ، قدرت درک آنرا ندارد

چرا این حجابها به خدا نسبت داده شده ؟ - ۲

این آیات مانند بسیاری دیگر از آیات قرآن ، وجود این حجابها را به خدا نسبت می دهد و می گوید: ما بر دلهای آنها پرده می . افکنیم ، میان تو و ایشان حجاب قرار می دهیم ، و در گوششان سنگینی

. تعبیراتی که افراد بی خبر ممکن است از آن استشمام مکتب جبر کنند، در حالی که اینها همان آثار و خاصیت‌های اعمالشان است

در واقع خود آنها هستند که با گناهان و صفات زشتشان این حجابها را می آفرینند، ولی چون خاصیت هر چیزی از ناحیه خدا است و او است که در عمل زشت و صفات ردیله این اثر را آفریده به او نیز می توان نسبت داد

. در این باره در بحثهای گذشته کرارا صحبت کرده ایم ، و شواهد فراوانی از قرآن نیز آورده ایم

حجاب مستور چیست ؟ - ۳

: در معنی (حجاب مستور) میان مفسران گفتگو است

الف - (مستور) را صفت (حجاب) می دانند و می گویند ظاهر تعبیر قرآن این است که این حجاب از دیده ها پنهان است ، در واقع حجاب کینه و عداوت و حسادت چیزی نیست که با چشم دیده شود، ولی با این حال پرده ضخیمی میان انسان و شخصی که مورد کینه و حسادت او است ایجاد می کند

ب - بعضی دیگر مستور را به معنی (ساتر) دانسته‌اند (زیرا اسم مفعول گاهی به معنی فاعل می آید، همانگونه که (در همین سلسله آیات نیز بعضی از مفسران (مسحور) را به معنی (ساحر) دانسته اند

ج - بعضی دیگر توصیف حجاب را به مستور يك توصیف مجازی می دانند و می گویند منظور این نیست که این حجاب مستور (است بلکه حقایقی که ماوراء این حجاب است مستور می باشد (مانند شخصیت پیامبر و صدق دعوت او و عظمت سخنانش

. اما دقت در این سه تفسیر نشان می دهد که تفسیر اول با ظاهر آیه هماهنگتر است

در بعضی از روایات نیز می خوانیم که گاهی دشمنان سرسخت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به سراغ او می آمدند در حالی که او با یاران خود مشغول تلاوت قرآن بود اما او را نمی دیدند، گویی عظمت خیره کننده پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) مانع می شد که این کوردلان او را ببینند و بشناسند و آزار دهند

اکنه و وقر چیست ؟ - ۴

اکنه (جمع (کنان) (بر وزن زبان) در اصل به معنی هر پوششی است که چیزی را با آن مستور می کنند، اما (کن) (بر وزن جن) به معنی ظرفی است که چیزی را در آن محفوظ می دارند. و جمع کن ، اکنان است ، سپس این معنی توسعه یافته و به هر چیزی که سبب مستور شدن است مانند پرده و خانه و اجسامی که انسان در پشت آن خود را پنهان می کند گفته شده است

. (وقر) (بر وزن جبر) به معنی سنگینی است که در گوش پدید می آید و وقر (بر وزن رزق) به معنی بار سنگین است)

(تفسیر جمله (ما یستمعون - ۵

به در معنی این جمله ، دو تفسیر ذکر کرده اند: بعضی مانند طبرسی در مجمع البیان و فخر رازی در تفسیر کبیر، آنرا به معنی (انگیزه استماع) گرفته اند، یعنی ما

می دانیم آنها به چه انگیزه‌های به سخنان تو گوش فرا می دهند، برای درک حق ، نه ، بلکه برای استهزاء و وصله چسباندن و توجیهات انحرافی و سرانجام گمراه شدن و گمراه کردن دیگران

بعضی دیگر (همچون علامه طباطبائی در المیزان) آنرا به معنی (وسیله استماع گرفته اند، یعنی ما آگاهیم آنها به چه گوشهائی به (سخنان تو گوش فرا می دهند و آگاهیم از دل‌های آنها و از نخواستار آنها (تفسیر اول نزدیکتر به نظر می رسد

چرا نسبت مسحور به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می دادند؟ - ۶

. (مسحور) به معنی (سحر شده) و ساحر به معنی سحر کننده است)

توصیف پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به مسحور از ناحیه دشمنان یا به خاطر این بوده است که می خواستند از این طریق نسبت جنون به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) دهند، و بگویند ساحران در فکر و عقل او نفوذ کرده ، و به وسیله ساحران - العیاذ بالله - اختلال حواس یافته

بعضی از مفسران نیز احتمال داده اند که مسحور به معنی ساحر باشد زیرا چنانکه گفتیم اسم مفعول گاهی به معنی اسم فاعل می آید) به این ترتیب نفوذ خارق العاده کلام پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را در دل‌های آماده مردم حق طلب ، به سحر نسبت می دادند که خود، این اعتراف ضمنی جالبی است بر نفوذ عجیب گفتار او

وحشت مشرکان از ندای توحید - ۷

در آیات بالا خواندیم که مشرکان مخصوصا از شنیدن ندای توحید سخت به وحشت می افتادند و پا به فرار می گذاشتند چرا که زیر بنای همه زندگی آنها شرک و بت پرستی بود و همه نظامات حاکم بر جامعه آنها، نظامهای شرک آلود

اگر پای توحید به میان می آمد، نه تنها عقائد مذهبیشان بلکه نظام اجتماعی، اقتصادی و سیاسی و فرهنگیشان که از شرک مایه می گرفت نیز به هم می ریخت

حکومت از آن مستضعفان می شد، و مستکبران سقوط می کردند، استثمار که از نتایج نظامات شرک آلود است برچیده می شد و نفی طبقات (طبقه استثمار کننده و استثمار شونده) بر جای آن می نشست

لذا سردمداران شرک سخت کوشش داشتند که ندای توحید به گوش کسی نرسد، ولی آنها - همانگونه که آیات فوق اشاره می کند - ظالمان و ستمگرانی بودند که هم به توده های مستضعف ستم می کردند و هم به خویشان چرا که هر ظالم و منحرفی گور خود را با دست خود می کند

جالب اینکه: قرآن می گوید: مشرکان برای اینکه مجوزی برای فجور و ادامه گناه بیابند کرارا می پرسیدند کی روز قیامت بر پا می شود بل یزید الانسان لیفجر امامه یسنل ایان یوم القیامة (سوره قیامت آیه ۵ و ۶ اشاره به اینکه اینها هم بهانه جونی برای فرار از زیر بار مسئولیتها است

آیه و ترجمه

(و قالوا اذا كنا عظاما و رقتا انا لمبعوثون خلقا جدیدا (۹۴)

(قل كونوا حجارة او حديدا (۵۰)

او خلقا مما يكبر في صدوركم فسيقولون من يعيدنا قل الذي فطرکم اول مرة فسينغضون اليك روسهم و يقولون (متى هو قل عسى ان يكون قريبا (۵۱)

(يوم يدعوك فتستجيبون بحمده و تظنون ان لبثتم الا قليلا (۵۲)

: ترجمه

!و گفتند آیا هنگامی که ما استخوانهای پوسیده و پراکنده ای شدیم دگر بار آفرینش تازهای خواهیم یافت؟ - ۹۴

بگو: شما سنگ و آهن باشید - ۵۰

یا هر مخلوقی که در نظر شما از این هم سختتر است (و از حیات و زندگی دورتر، باز خدا قادر است شما را به زندگی - ۵۱ مجدد بازگرداند) آنها به زودی می گویند چه کسی ما را باز می گرداند؟ بگو همان کسی که روز نخست شما را آفرید، آنها سر خود را (از روی تعجب و انکار) به سوی تو خم می کنند و می گویند: در چه زمانی خواهد بود؟! بگو شاید نزدیک باشد

همان روز که شما را (از قبرهایتان) فرا می خواند، شما هم اجابت می کنید در حالی که حمد او می گویند و تصور می کنید - ۵۲ تنها مدت کوتاهی (در جهان برزخ) درنگ کردید

تفسیر:

رستاخیز قطعی است

در آیات گذشته سخن از توحید و مبارزه با شرک بود، اما در آیات مورد بحث سخن از (معاد) که در همه جا مکمل مساله توحید است به میان آمده ، و همانگونه که سابقا هم گفته ایم اساسیترین اعتقادات اسلامی را عقیده به مبدء و معاد تشکیل می دهد و اعتقاد به این دو اصل است که انسان را از نظر عملی و اخلاقی تربیت می کند، از آلودگی و گناه باز می دارد و به انجام وظیفه دعوت می کند، و او را در مسیر تکامل به پیش می برد

در این آیات به سه سو ال و یا سه ایراد منکران معاد پاسخ گفته شده است : نخست می گوید: آنها گفتند هنگامی که ما به استخوانهایی تبدیل شدیم و این استخوانها نیز پوسیده و متفرق شد، آیا باز آفرینش جدیدی پیدا خواهیم کرد؟! (و قالوا ء اذا كنا عظاما و رفاتا ء انا لمبعوثون خلقا جدیدا

آیا اصلا این امکان دارد که استخوانهای پوسیده و متلاشی شده که هر ذره ای از آن در کناری افتاده است از نو جمع آوری شود سپس لباس حیات بر آن بپوشانند؟

استخوان پوسیده متلاشی شده کجا و يك انسان زنده و نیرومند و عاقل کجا؟

این تعبیر مانند بسیاری از تعبیرات دیگر قرآن در زمینه معاد نشان می دهد که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) همواره در دعوت خود سخن از مساله (معاد جسمانی) می گفت که این جسم بعد از متلاشی شدن باز میگردد، و گرنه هر گاه سخن تنها از معاد روحانی

بود اینگونه ایرادهای مخالفان به هیچوجه معنی نداشت

قرآن در پاسخ آنها می گوید: بگو استخوان پوسیده و خاک شده که سهل است (شما سنگ و آهن هم که باشید، (باز خدا قادر است لباس حیات در تنتان بپوشاند) (قل کونوا حجارة او حديد

حتی اگر مخلوقی از سنگ و آهن سختتر و از حیات و از زندگی دورتر، و از این جهت در نظر شما بسیار بزرگ باشد باز) (خداوند می تواند جامه حیات در تن آن کند) (او خلقا مما یکبر فی صدورکم

روشن است که استخوانها بعد از پوسیدن تبدیل به خاک می شوند، و خاک همیشه آثاری از حیات دارد، گیاهان از خاک می رویند، موجودات زنده در خاک پرورش می یابند، و اصل وجود آدمی نیز از خاک است ، کوتاه سخن اینکه خاک دروازه حیات و زندگی است

ولی سنگ و آهن یا موجوداتی از اینها سختتر فاصله شان با حیات و زندگی بسیار بیشتر است ، هرگز گیاهی از دل سنگ و آهن بر نمی خیزد، اما قرآن می گوید در پیشگاه قدرت خدا اینها اهمیت ندارد، هر چه باشید و هر چه شوید باز امکان بازگشتن به حیات و زندگی محفوظ است

سنگها می پوسند و تبدیل به خاک می شوند، و جوانه های حیات از دل خاک برمی خیزد

آنها نیز می پوسند و متلاشی می شوند و با موجودات دیگر این کره خاکی ترکیب می یابند و مبداء حیات و زندگی می شوند

هر موجودی را که در این زمین تصور کنیم از فلزات و شبه فلزات و مواد آلی در ساختمان بدن انسانها به کار رفته است ، و این نشان می دهد که قابلیت تبدیل به موجود زنده در همه موجودات این عالم هست ، هر چند بعضی در يك مرحله

نزدیکتر قرار دارند همچون خاک ، و پارهای دورترند همچون سنگ و آهن

دومین ایراد آنها این بود که می گفتند: بسیار خوب اگر بپذیریم که این استخوانهای پوسیده و متلاشی شده قابل بازگشت به حیات است چه کسی قدرت انجام این کار را دارد، چرا که این تبدیل را يك امر بسیار پیچیده و مشکل می دانستند ((آنها می گویند چه کسی ما را باز می گرداند؟) (فسیقولون من یعیدنا

(. پاسخ این سو ال را قرآن چنین می گوید: (به آنها بگو همان کسی که شما را روز اول آفرید) (قل الذی فطرکم اول مرة

اگر در قابلیت (قابل) شك دارید که شما در اول خاك بودید چه مانعی دارد بار دیگر خاك شوید و به زندگی بازگردید

و اگر در فاعلیت (فاعل) شك دارید همان خدائی که در آغاز شما را از خاك آفرید می تواند بار دیگر این کار را تکرار کند که حکم الامثال فیما یجوز و فیما لا یجوز واحد

سرانجام به سومین ایراد آنها می پردازد و می گوید: (آنها سر خود را از روی تعجب و انکار تکان می دهند و می گویند: چه (زمانی این معاد واقع می شود؟) (فسینغضون الیک رو سهم و یقولون متی هو

. سینغضون) از ماده (انغاض) به معنی حرکت دادن سر به سوی طرف مقابل از روی تعجب است)

آنها در حقیقت با این ایراد خود می خواستند این مطلب را منعکس کنند که به فرض این ماده خاکی قابل تبدیل به انسان باشد، و قدرت خدا را نیز قبول کنیم، اما این يك وعده نسیه بیش نیست و معلوم نیست در چه زمانی واقع می شود؟ اگر در هزاران یا میلیونها سال بعد باشد چه تاثیری در زندگی امروز ما می کند، سخن از نقد بگو و نسیه را رها کن

(قرآن در پاسخشان می گوید: (به آنها بگو شاید زمان آن نزدیک باشد

. (قل عسی ان یکون قریبا)

و البته نزدیک است چرا که مجموعه عمر این جهان هر چه باشد در برابر زندگی بی پایان در سرای دیگر لحظه زود گذری بیش نیست

و از این گذشته، اگر قیامت در مقیاسهای کوچک و محدود ما دور به نظر برسد آستانه قیامت که مرگ است به همه ما نزدیک است چرا که مرگ قیامت صغری است، (اذا مات الانسان قامت قیامته)، درست است که مرگ، قیامت کبری نیست ولی یاد آور آنست

ضمنا تعبیر به (عسی) شاید اشاره به این است که هیچکس تاریخ قیام قیامت را دقیقا نمی داند حتی شخص پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و این از علومی است که مخصوص ذات پروردگار است و جز او کسی از آن آگاه نیست

در آیه بعد بی آنکه تاریخ دقیقی از قیامت ذکر کند بعضی از خصوصیات آنرا چنین بیان می کند: (این بازگشت به حیات روزی خواهد بود که شما را از قبرهایتان فرا می خواند، و چه بخواهید و چه نخواهید دعوت او را اجابت می کنید و حمد خداگویان). (به زندگی بازمی گردید) (یوم یدعوکم فتستجیبون بحمده

و آن روز است که فاصله مرگ و رستاخیز یعنی دوران برزخ را کوتاه خواهید شمرد و گمان می کنید که تنها مدت کمی در (عالم برزخ درنگ کردید) (و تظنون ان لبثتم الا قليلا

آری آن روز این احساس به انسان دست می دهد که دوران برزخ هر چند طولانی بوده، در برابر عمر بی نهایت در عالم بقاء، لحظات زود گذری بیش نیست

بعضی از مفسران این احتمال را نیز داده اند که منظور اشاره به توقف در دنیا است یعنی آن روز است که می دانید زندگی دنیا چندان طولانی نبوده، ساعاتی بوده کوتاه و بسیار زود گذر